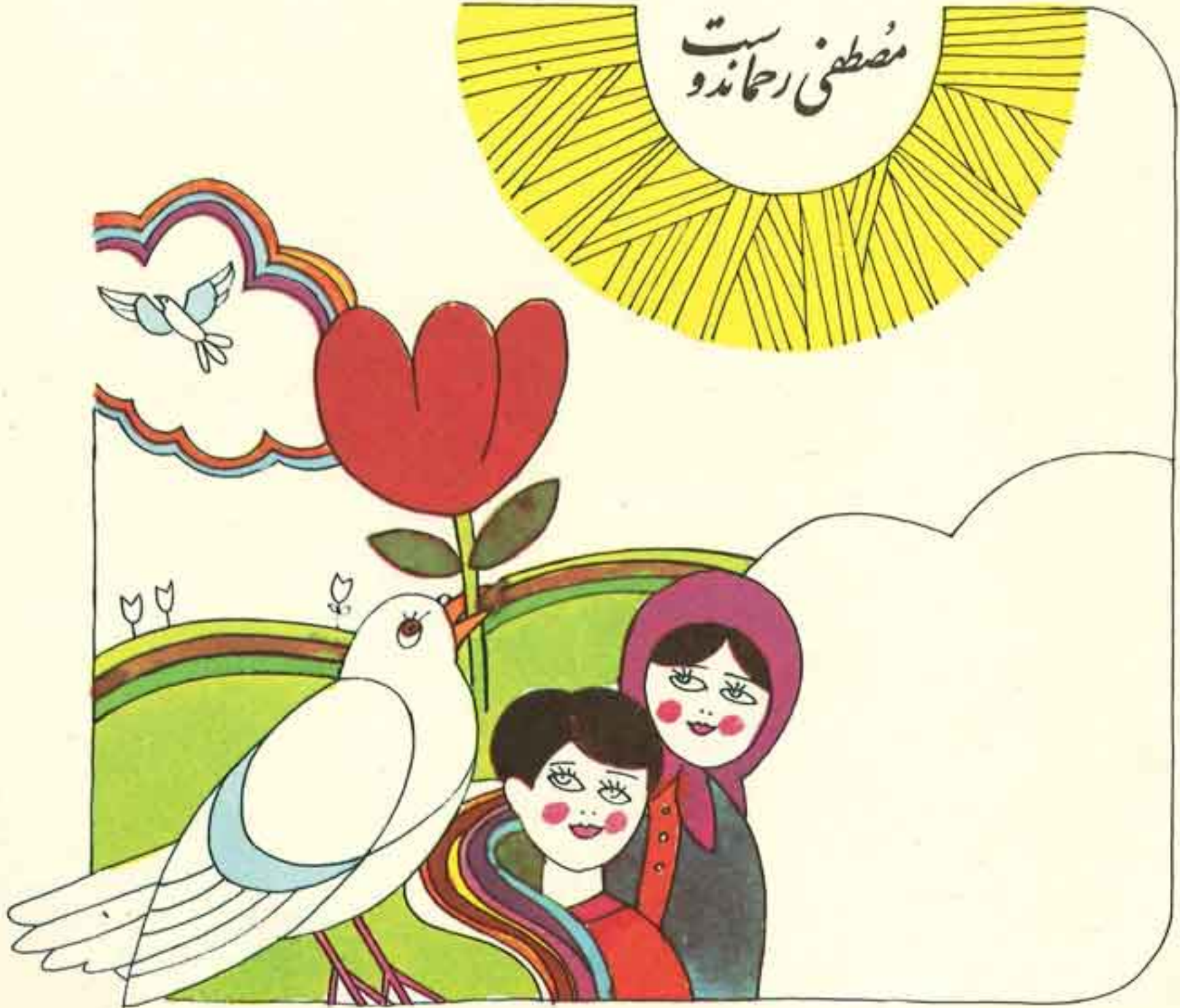


باغ مھربانیا

مصطفیٰ رحماندوست



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بانع محرابانها

برای دانش‌آموزان ۹ تا ۱۲ ساله

شعرهایی از: مصطفی رحماندوست



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر امور کمک آموزشی و کتابخانه‌ها

باغ مهرباتیها

صفحه‌آرا: هوشنگ آشتیانی

تیراژ: ۷۰۰۰۰ نسخه

چاپ اول: زمستان ۱۳۶۷

حق چاپ محفوظ است

تهران: خیابان ایرانشهر شمالی، ساختمان شهید موسوی

شماره ۴ آموزش و پرورش، تلفن ۸۳۱۴۸۱

چاپ از: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

فهرست

۵	قایق نور
۶	خانه ما
۸	شاپرکم کجایی؟
۱۱	گل‌های زمستانی
۱۲	خورشید مهربان
۱۴	در باغ مدرسه
۱۶	شاد و بر تلاش
۱۷	گل بازی
۱۸	باغ پر گل لبخند
۲۰	قطره و دریا
۲۲	قصه‌های مادر بزرگ
۲۴	خبرهای بهاری
۲۶	رویش فصل بهار
۲۸	خبرهای تازه
۳۰	بوسه بر گلبرگ
۳۲	اندیشه‌های رنگین
۳۵	«م» مثل مادر
۳۸	مثل لاله زیبا بود
۴۱	از خودم رنجیدم
۴۴	ناز زرد
۴۷	تا فصل پاییز بعد

قایق نور

شب شد و شب شد

روز،

باز هم امشب

ماه

قایق نور است

چراغِ

در این سیاهی است

همیشه

سرآمد

درآمد

شبها

پیدا

دور و بر ماه

با هم و تک تک

ستاره‌هایی است

بزرگ و کوچک

خبر ببر باد

به ماه از من

بگو که باشی

روشن همیشه

خانه‌ها

دیده بودم با هم
رود و جنگل را هم

همه جا زیبا بود
خوب و روح افزا بود

بود بهتر، اما
خانه‌ام از هر جا

خانه ما زیباست
خوبتر از هر جاست

دیده‌ام صحرا را
کوه راه دریا را

دیده‌ام بستان را
باغ و تاکستان را



شاپرکم کجایی؟

دویدم و دویدم
به سبزه‌ها رسیدم
روفرش سبز سبزه
گل قشنگی دیدم

کنار گل نشستم
نفس‌زنان و خسته
دیدم که روی آن گل
شاپرکی نشسته

سفید و سرخ و آبی
دو بال‌رنگارنگ داشت
لطیف‌تر از پر گل
دو شاخک قشنگ داشت

نه وقت حال واحوال

نه وقت گفتگو شد

دل تو دلم نبود، چون

دلم اسیر او شد

اتل متل توتوله

به داد برس می میرم

مگر که شاپرک را

اسیر کنم، بگیرم

کی بود، چی بود، کجا بود؟

صدای پر زدن بود

ای وای، شاپرک رفت

وقت به سر زدن بود

دویدم و دویدم

به شاپرک رسیدم

سلام نکرده جستم

به سوی او پریدم

دوپر، دوپر، چهارپر
پر، پر، پر تا شدهفت
صدای شاپرک بود
دوباره جست و در رفت

نبود، نبود، ندیدم
کجا، کدام سو رفت؟
دو بال رنگارنگ بود
تو آسمان فرو رفت

کچل، کچل، کلاچه
روسبزه‌ها نشستم
بارِ غم جهان را
رو قلب خسته بستم

صدای گریه‌ام بود:
«اوهوی، اوهوی، می‌ایی؟»
نه گل، نه باغ، نه سبزه
شاپرکم کجایی

گل‌های زمستانی

گل‌ها به سفر رفتند

همراه پرستوها

باد آمد و با خود برد

برگ و گل خوشبورا

یک قاصدک خسته

آمد خبری آورد

گفت او که بود در راه

برف و یخ و فصلی سرد

هر چند که پاییز است

برگ و گل و باغی نیست

بلبل به سفر رفته

جز سار و کلاغی نیست

هر گوشه پیا گشته

یک باغ به آسانی

در مدرسه روئیده

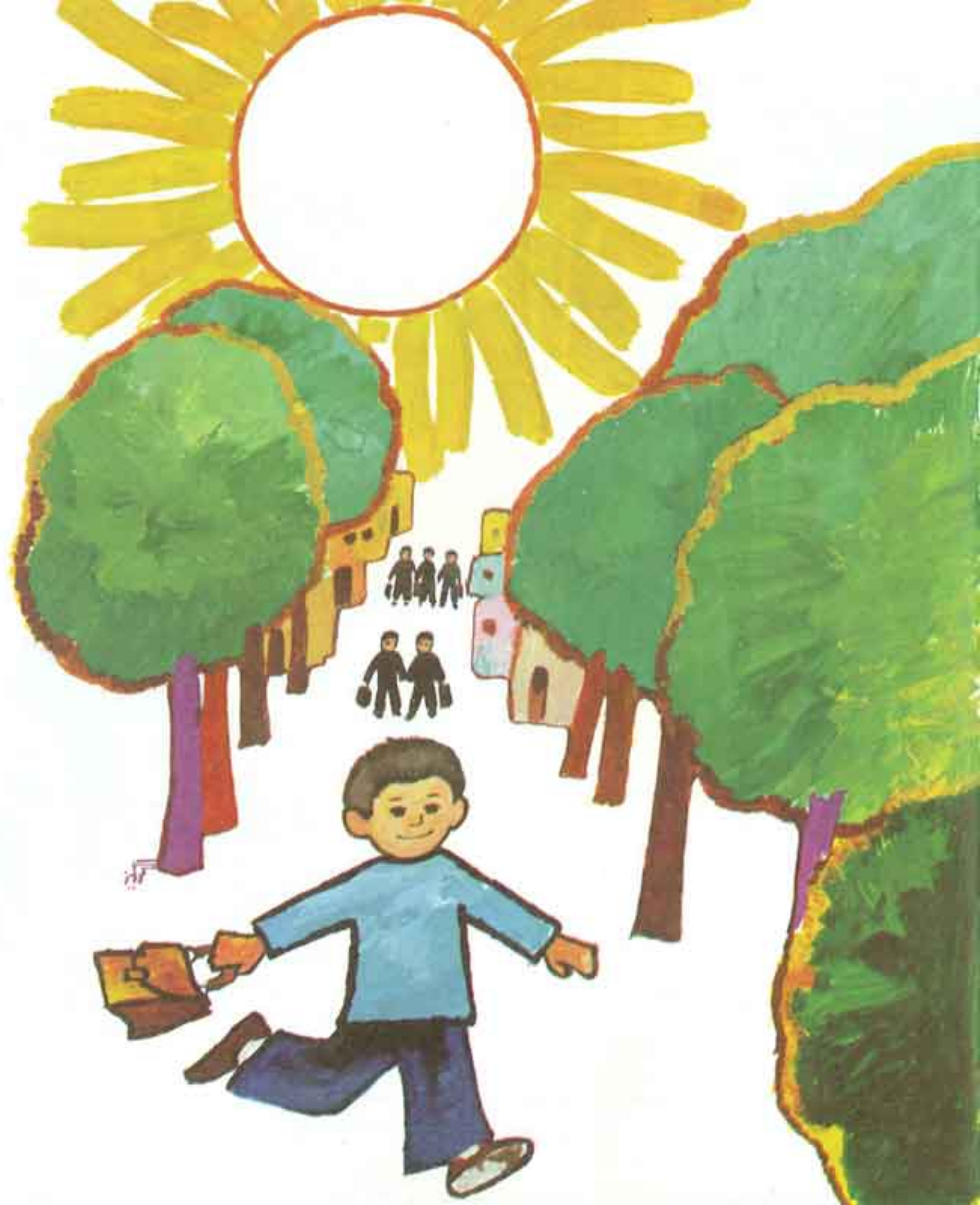
گل‌های زمستانی

خورشید مهربان

خورشید اگر نبود
چیزی دگر نبود
از نور و نان و آب
هرگز خبر نبود

خورشید تابناک
جان می‌دهد به خاک
جان می‌دهد به باغ
از اوست آب پاک

از او گرفته جان
هر چیز در جهان
همواره گرم باد
خورشید مهربان



در باغ مدرسه

پاییز شد، ببین:

گلها ز باغها

پرواز کرده‌اند

برگ درختها

رؤبای زرد را

آغاز کرده‌اند

پاییز شد، ببین:

آواز بلبلان

از باغ پر زده

اینک به جای آن

هوهوی تند باد

بر باغ سر زده

پاییز شد ولی

در باغ مدرسه

گل رسته* بی شمار

گلهای خنده‌رو

در کوچه کوچه‌ها

روئیده صد هزار

پاییز شد، ولی

از شوق می‌تپد

دلهای بچه‌ها

از باغ مدرسه

بر گوش می‌رسد

آوای بچه‌ها

* رسته = روئیده



شاد و پر تلاش

شاپرک	باز هم
می‌پرد	شد سحر
در تلاش	شب شده
کارگر	در به در
کار او	ماهتاب
پرثمر	پر زده
برزگر	آفتاب
گرم کاز	سر زده
می‌کشد	آبی است
انتظار	آسمان
پس تو هم	آبی‌ای
شاد باش	مهربان
پر امید	گوسفند
پر تلاش	می‌چرد

گل‌ناری

گلرنگ و گل بهی است

گل گل، هزار گل

سرخ و سفید و زرد

بس بی‌شمار گل

گلبانگ داده سر

بلبل برای گل

گل کرده باز هم

گل گلخنده‌های

حالا که خرم است

گل در کنار گل

گل‌گوی و گل‌شنو

با دوستدار گل

فصل بهار شد

فصل بهار گل

دنیا درآمد

از انتظار گل

افتاده فرشی سبز

در زیر پای گل

شب‌نم نشسته بر

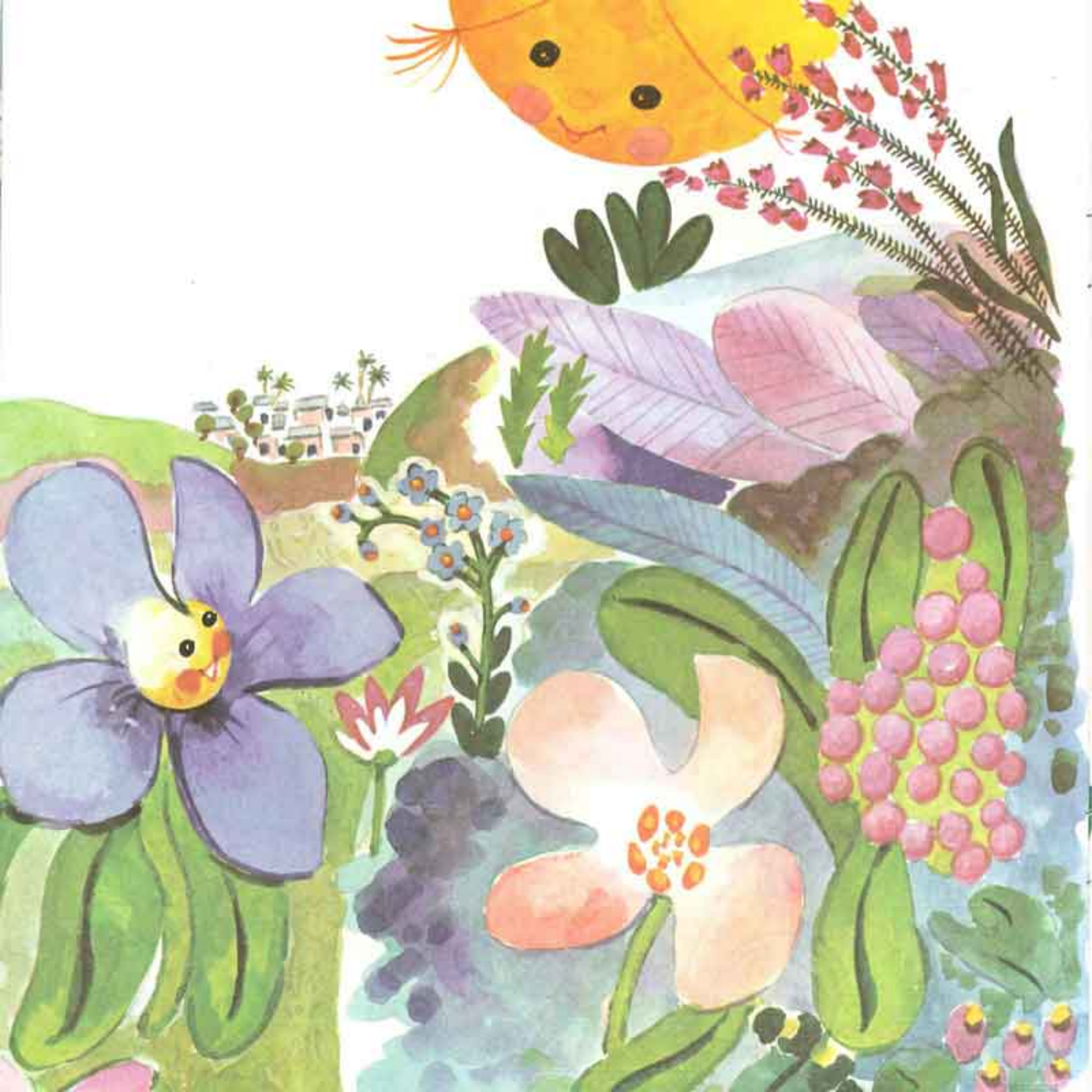
گل‌گیرگهای گل

باغ زرگل لبخند

شاخه ایست، یک لبخند
شاخ و برگِ خوشبویی
بوی دوستیها را
می برد به هر سوی

شاخه گل لبخند
شاخه گلی زیباست
شاخه نیست، یک باغ است
باغ مهربانیهاست

روی چهره ات بنشان
باغ مهربانی را
هدیه کن گل از این باغ
بر تمام انسانها



قطره و دریا

او قطره‌ای خوبست
من قطره‌ای خوبم
تو قطره‌ای بهتر

من گوشه‌ای تنها
تو گوشه‌ای غمگین
او گوشه‌ای دیگر

یک قطره بی‌سود است
یک قطره ناچیز است
یک قطره بی‌یاور

با هم اگر باشیم
هستیم یک دریا
پرموج و بارآور



قصه‌های مادر بزرگ

دیشب که قصه می‌گفت

مادر بزرگ پیرم

آن لحظه من برایش

می‌خواستم بمیرم

با قصه‌اش پریدم

تا شهر آرزوها

در شهر آرزو بود

هر چیز، خوب و زیبا

رفتم به شهر شادی

همراه قصه او

شهری که بود بسیار

پرشور و پرهیاهو

پرواز کردم آن شب
با بالهای رنگی
تا باغ نقره‌ای رنگ
تا قلعه‌های سنگی

شب بود و قصه او
شب بود و نور مهتاب
شب بود و چشم خسته
شب بود و لذت خواب

مادر بزرگ، ای کاش
همواره زنده باشد
پیوسته بر لبانش
گل‌های خنده باشد

خبرهای بهاری

خبر، خبر، خبردار

گل آمده به بازار

یکی، دو تا، نه ده تا

نه ده، نه صد، چه بسیار

به برف و سرما گفته:

«برو خدا نگهدار»

خبر، خبر: شبانه

درخت زد جوانه

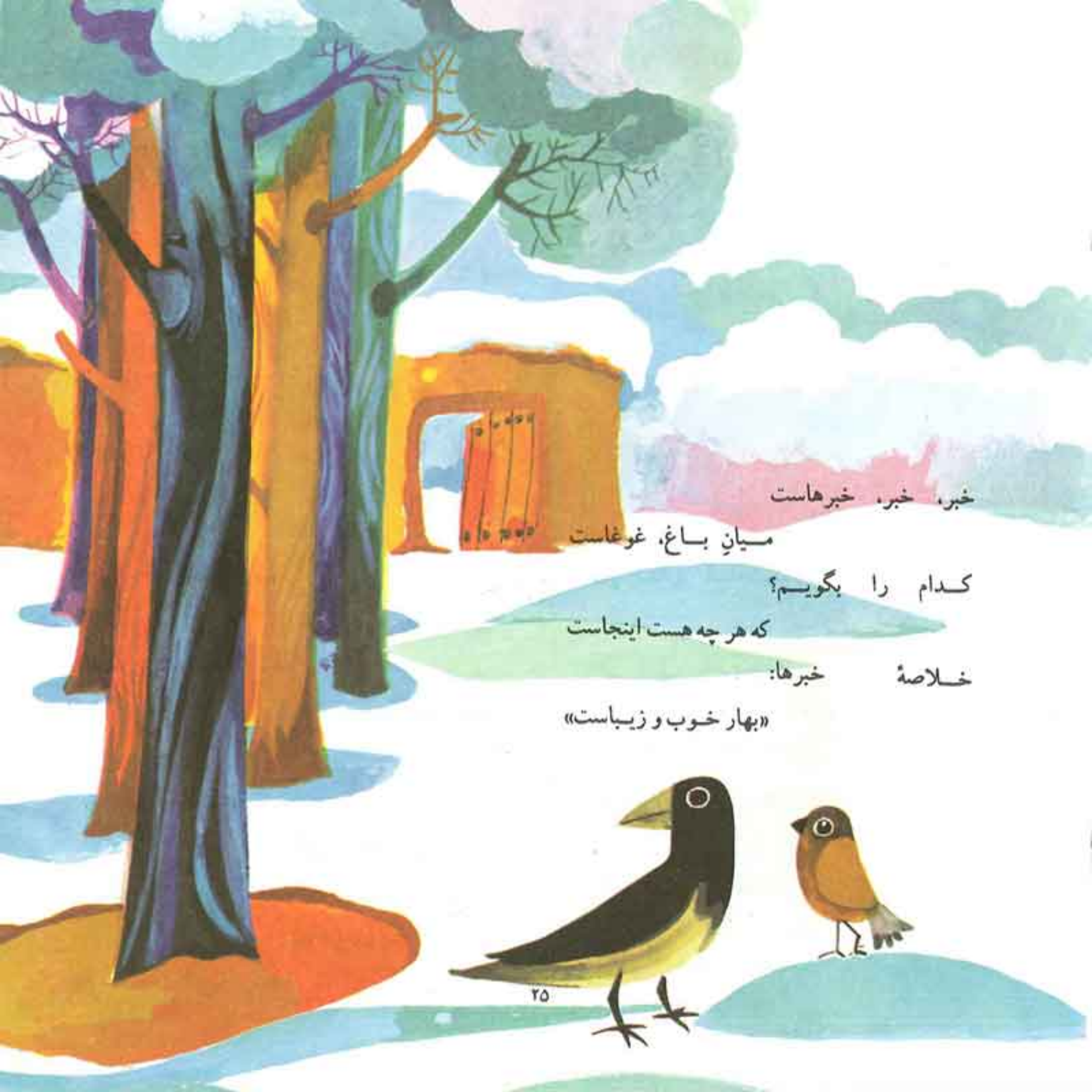
دوباره بر سرش بست

شکوفه، دانه دانه

به روی شاخه‌ای ساخت

پرستو آشیانه





خبر، خبر، خبرهاست

میانِ باغ، غوغاست

کدام را بگویم؟

که هر چه هست اینجا است

خلاصه خبرها:

«بهار خوب و زیباست»



رُوشِ فضلِ بها

برف می‌بارد و باز

سرد سرد است هوا

باز پوشیده شده

با سپیدی همه جا

بر تن لخت درخت

گل و گلبرگی نیست

میوه‌ها چیده شده

شاخه‌ای، برگی نیست

نا، ندارد گنجشک

ناتوان است کلاغ

مثل گل، سبزه قبا

رفته از خانه باغ

سبزه‌پوشان بهار

همه عریان شده‌اند

زردپوشان خزان

چون عروسان شده‌اند

گرچه سرد است هوا
گرچه باغ است غمین
زیر این برف سفید
پر امید است زمین

چونکه در سردی برف
هست گرمای بهار
روید از خشکی دی
فصل زیبای بهار

خبرهای تازه

— من کی ام؟ باد بهارم

پیک رنگین بهارم

شادمانم، سرحالم

خبر از غصه ندارم

— وه! چه خوشبو شده دنیا

پس تویی باد بهاری؟

شادم از آمدن تو

خبر تازه چه داری؟

خبر تازه؟ چه گویم

نوبهار آمده اینجا

فصل سرما به سر آمد

باز کن پنجره‌ها را

— چه کسی بود بهم زد

خواب طولانی ما را

ناگهان سرزده آمد

تق و تق کوفت به درها؟

چه کسی بود که ناگه

به در و پنجره‌ها زد

بی‌خبر از همه دنیا

به دل خسته ما زد؟



بوسه بر گلبرگ

یک شاخه گل
بر بوته شکفت
تا باد وزید
چرخ زد و گفت:

من تازه گلم
خوشبو و ظریف
اعضای من است
باریک و ضعیف

آهسته برو
آهسته بیا
پرپر نکنی
مرا گلبرگ

آهسته گذشت
باد از سر گل
زد بوسه گرم
بر هر پر گل



اندیشه‌های نوین

سبز سبز فکر کن
چونکه بهار آمده
از همه جای زمین
سبزه به بار آمده

زرد و سرخ فکر کن
رنگ گل سرخ و زرد
فصل قشنگ بهار
«آمد و هنگامه کرد»



رنگ آب فکر کن
آبی این آسمان
چادر دنیا بسین
دریا بسین

قرمز و زرد و کبود
آبی و سبز و سفید
دست خدا در بهار
این همه رنگ آفرید

روی زمین: رنگ رنگ
آینه‌دار، آسمان
خنده به رویت زند
جلوه رنگین کمان

«م مثل ما»

چون گل، ولی نه
بالاتر از گل
لبخند او هست
زیباتر از گل

چون سایه خوبست
در فصل گرما
در سایه اوست
آرامش ما

هم آفتاب است
هم ماه تابان
هم سایه، هم گل
هم چشمه ساران

چون چشمه آب
پاک است و روشن
سیراب هستم
از مهر او، من



چون ماه تابان
نور است و امید
تا من بخوابم
شبهان خوابید

«م» مثل موج است
 «ا» ابر زیبا
 «د» مثل دریا
 «ر» مثل رویا
 گویی بهشت است
 نه، باز بهتر
 بهتر زهر چیز
 «م» مثل مادر

چون آفتاب است
 در خانه ما
 گرم است از او
 کاشانه ما
 باغی است پر گل
 پر سبزه پر بار
 از زندگی پر
 از مهر سرشار

مثل لاله زیبا بود

اسم این پسر مهدی است

اسم خواهرش زهراست
در کنار آنها هم
یک کبوتر زیباست

لاله در دهان دارد

آن کبوتر زیبا
لاله در دهان او
هست یادی از بابا

او که بود بابایی

مهربان‌تر از خورشید
شب، صدای قرآنش
تا ستاره می‌پیچید



باصفاتر از دریا
پرخروشتر از رود
سربلندتر از کوه
مرد باخدایی بود

مثل لاله زیبا بود
چون کبوتری بر بام
پر کشید و پرپر شد
رفت ناگهان از دام

هست جای او خالی
پیش مهدی و زهرا
دارد آن کبوتر هم
رنگ و بوی بابا را

از خودم بچنیدم

گل نازی دیدم
زود آن را چیدم
عطر خوشبویش را
بارها بوییدم
هی نگاهش کردم
هی به او خندیدم
بر رخ زیبایش
آب هم پاشیدم
آن گل زیبا را
بارها بوسیدم
ناگهان بر رویش
گردی از غم دیدم
گل من غمگین بود
از غمش لرزیدم
راز اندوهش را
از خودش پرسیدم

گل به آرامی گفت:
ساقه‌ام تابدار است
روشنیها امروز
پیش چشمم تار است
شده‌ام پژمرده
هرپرم بیمار است
گل جدا از شاخه
سخت در آزار است
جای من اینجا نیست
جای من گلزار است
تو مرا پژمردی
غم من بسیار است
چیدن گل زشت است
آخر اینهم کار است؟
مرگ من نزدیک است
روزگارم زار است



همچنان گل می‌گفت
گرچه من نشنیدم
چونکه شرم آمد
از خودم رنجیدم
مرگ گل را دیدم

نازرد

جا جا که وقت خواب است
ای جوجه قشنگم
بازی بس است دیگر
ای ناز زرد رنگم

خورشید رفت و شب شد
جا جا، برو به لانه
آماده کرده ام من
یک کاسه آب و دانه

بیرون اگر بمانی
تاریکی است و سرما
هر کس به فکر خویش است
پس می شوی تو تنها



شب، گربه ستمگر
آماده ستیز است
چشمان گربه باز است
چنگال گربه تیز است



جاجا ملوسک من
جاجا، لالا، لالا
شب شد بخواب دیگر
تا صبح زود فردا

ماضیل ما زیر بعد

مدرسه کو، کلاس کو
تخته و گچ کجا رفت؟
مثل توپ افتاد زمین
از رو زمین هوا رفت
کیف و مداد و دفتر
از توی دست ما رفت
مشق شبم تمام شد
بازی با بچه‌ها رفت
پر، پر، پر، کلاغ پر
مدرسه‌ها بسته شد
معلم خوب ما
خسته شد و خسته شد

حیف که تمام شد امسال
راستی چی شد کج رفت؟
مثل کبوتری بود
چرخ زد و هو رفت
بچه‌ها آی بچه‌ها
یکسال از عمر ما رفت
«خوبها» به یادها ماند

«بدها» زیاد ما رفت
پر، پر، پر، بچه‌ها
دستِ خدا یارتان
تا فصل پاییز بعد
خدا نگهدارتان

<p>۲۵۰ ریال</p>	<p>چاپ و توزیع:  وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازمان چاپ و انتشارات</p>	<p>از انتشارات:  دفتر آموزش و کتابخانه</p>
-----------------	--	---